

### متن پرسش

در کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» شما فرمودید که: «جوانی، برای کودک، به عنوان غایت به شکل بالفعل در خارج هست.»، من اشکال کردم که اصلاً جوانی و پیری چیزی مستقل از بدن نیست که مابازای خارجی داشته باشد. شما در پاسخ نکات مفیدی فرمودید؛ از جمله این که: «هر حرکتی باید به سوی غایتی باشد»، این که مسلم است و حقیر هم منکرش نبودم. و نیز فرمودید: «در هر حرکتی قوه‌ها به فعل تبدیل می‌شود»، این هم مسلم است. البته بعد استدلالی می‌کنید مبنی بر این که: «اگر بی‌نهایت قوه در میان باشد، که لازم می‌آید بی‌نهایت عدم در میان باشد.»، البته این استدلال ربطی به آن نکته ندارد که: «در هر حرکتی قوه‌ها به فعل تبدیل می‌شود»، بلکه برای اثبات این مطلب است که: قوه‌ی «محض ممکن نیست، بلکه مقداری فعلیت لازم است.» در ادامه فرمودید: «وقتی در هر حرکتی قوه‌ها به سوی هدفی خاص در حال تبدیل شدن به فعل هستند، می‌گوییم محال است غایت مفقود باشد.»، این، همان نکته‌ی اول است که: «هر حرکتی باید به سوی غایتی باشد»، که عرض کردم این مسلم و واضح است. اشکال حقیر این بود که: غایت «پیری» چطور در خارج موجود است؟! این، درست است که بدن ما به سوی غایت پیری در حرکت است و لذا پیری بالقوه موجود است، ولی این که «غایت پیری، الآن برای یک جوان، بالفعل موجود است.» را من نمی‌فهمم!

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: شاید با عرضی که در جواب ۹۱۴۵ کردم موضوع روشن شود. زیرا ارسطو وقتی مثال پیری را می‌زند نظر به تبدیل قوه به فعل دارد و در آن دستگاه پیری به همین معنا است و چیزی به نام فرسایش که یک حرکت نسبی است مدّ نظر نیست. باید سعی کرد مقصد و منظور آقایان را از مثال‌هایشان درک کرد و به استدلالشان توجه نمود و نه به مثال‌هایشان. برای معنای تبدیل قوه به سوی فعل و نظر به آن فعلیت و غایتی که موجود است مثال سیر انسان از حرکت مادون به حرکت برتر قابل توجه‌تر می‌باشد به آن معنی که از یک طرف شما باید حرکتی داشته باشید - چون قوه‌ی محض وجود ندارد - و از طرفی باید حیاتی برتر در جلوی شما واقع باشد هر چند شما نسبت به آن هنوز در حالت بالقوه‌اید و معنای غایت مفقود محال است را در این فضا باید مدّ نظر قرارداد. موفق باشید